

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، تابستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۶، ص ۱۹ - ۴۵

مالک اشتر و اوضاع زمانه

علی اکبر عباسی*

تحقیق درباره شخصیت‌های تأثیرگذار جهان اسلام در قرن اول هجری برای نشان دادن تصویری نسبتاً واضح و در عین حال واقعی از اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن روزگار ضروری است. مالک بن حارث نخعی، معروف به مالک اشتر، یکی از بزرگان و صاحب نفوذان شهر کوفه بود. وی در دوران خلافت عمر (پس از تأسیس کوفه در سال ۱۷ هـ)، عثمان و حضرت علی(ع) در این شهر اقامت داشت، ولی نفوذ و تأثیر وی بر حوادث و وقایع جهان اسلام در همه این دوره‌ها یک سان نبود، در این مقاله سعی شده است نقش و جایگاه مالک در حوادث این دوران مهم بیست ساله، تجزیه و تحلیل شود.

واژه‌های کلیدی: عثمان، علی(ع)، معاویه، کوفه، مالک اشتر، جنگ صفین، مصر.

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

خاستگاه

مالک بن حارث، معروف به مالک اشتر، از شاخه نخع قبیله مذحج و معروف ترین صحابی امام علی(ع) است. نسب وی در منابع این گونه ذکر شده است: مالک بن حارث بن عبیدیغوث بن مسلمه بن ریبع بن حارث بن جزیمه بن سعد بن مالک بن نخع.^۱ هرچند بعضی از منابع، نام حارث بن جزیمه را در شجره نامه مالک ذکر نکرده‌اند،^۲ نسب وی تا ریبع، در آنها هماهنگ است. در برخی منابع متأخرتر^۳ و همچنین در شماری از پژوهش‌ها^۴ نام او و پدرش، به اشتباہ، مالک بن حرث، عالک بن اشتر و اشترین حارت آمده است. به دلیل زخمی که در جنگ یرموک به پلک چشم مالک وارد شد، وی از آن زمان به بعد به اشتر معروف گردید و مردم، اغلب وی را با نام اشتر و نه مالک، می‌شناختند^۵ و ظاهراً در جنگ بزرگ صفين به افعی عراقیان و قوچ عراق نیز معروف شد.

اسلام آوردن مالک

از زندگانی مالک تا زمانی که نمایندگان پیامبر(ص) به یمن آمده و مردم را به اسلام دعوت نمودند، در منابع خبری ذکر نشده است. واقعی نقل می‌کند: زمانی که حضرت علی(ع) برای تبلیغ اسلام از سوی پیامبر به یمن و میان قبایل آن فرستاده شد، برخی از بزرگان شاخه نخع قبیله مذحج اسلام آوردند که از جمله آنان مالک بن حارث بود، آنها آن حضرت را در اقدامات نظامی در مذحج همراهی نمودند.^۶ پس از آن یمنی‌ها آخرین نمایندگانی بودند که در نیمه محرم سال یازده هجری به حضور رسول الله رسیدند، آن گروه دویست نفره، در یمن با معاد بن جبل بیعت کردند و مسلمان شدند.^۷ مالک از بزرگان نخع بوده، ولی دقیقاً مشخص نیست که موفق به دیدار پیامبر شد یا نه. با توجه به این که هرکس اگر حتی یک بار پیامبر را ملاقات نموده باشد جزء صحابه محسوب می‌گردد و از مالک در اکثر منابع با نام تابعی یاد شده است^۸ و از طرفی مالک، خود را در شمار تابعین می‌داند،^۹ بنابراین ظاهراً مالک جزء دیدار کنندگان با پیامبر نبوده است؛

هرچند که مسلمان شدنیش به دست علی(ع)، در دوره رسالت پیامبر بوده است. اولین برخورد و آشنایی مالک با امام هم مربوط به همین دوران؛ یعنی اواخر حیات پیامبر می‌باشد، در واقع ارتباط میان مالک و علی(ع) در دوره‌های بعد، بی‌مقدمه نبود. مالک تحت تأثیر رفتار نماینده پیامبر(ص) قرار گرفت. ابوالحسن(ع) در جمع آوری زکات، برای یمنی‌ها مشقت ایجاد نمی‌کرد و با آنان مدارا می‌نمود.^{۱۰} آن حضرت با حرکت‌های نظامی، تبلیغی، اقتصادی و قضایی، زمینه تحکیم دولت حضرت رسول(ص) را فراهم نمود. وی حکومتی کوتاه مدت با اختیارات کامل مالی در سرزمین مذحج و همدان به وجود آورد و در این سطح، مالک بن حارث به دست ایشان مسلمان شد و بلافاصله آن حضرت را در اجرای ماموریتش همراهی نمود. مالک پس از پیکار اجنادین با خاندان خود، به نزد علی(ع) در مدینه آمد و بعد از آن، ابوبکر وی را به سمت شام فرستاد.^{۱۱} درخشش مالک در جبهه روم و مقابله با قهرمانان رومی در منابع نمایان است، بر عکس، در اوایل خلافت ابوبکر و جنگ با اهل رده، آن چنان که باید و شاید ذکری از اشتر در میان نیست.

اولین تلاش و کوشش مالک در فتح شام، مربوط به دوران فرماندهی خالد بن ولید بود؛ زیرا در نبرد تن به تن با یک فرمانده رومی به او خطاب می‌شود که تو از یاران خالد هستی؟ و مالک جواب می‌دهد: نه، من از یاران رسول الله هستم.^{۱۲} مالک در نبرد معروف یرموق، توان رزمی فوق العاده‌ای از خود نشان داد.^{۱۳} چنان‌که سیزده تن از سپاهیان رومی را کشت.^{۱۴} در همین جنگ تیری یا ضربتی بر گوشه چشمش وارد آمد و پس از بریدن رگ چشم، پلک وی برگشت و به اشتر معروف شد.

از سخنان صعصعة بن صوحان به معاویه بن ابی سفیان (در دوران تبعید مالک و یارانش در شام) چنین استنباط می‌شود که مالک در فتوح عهد شیخین نقش و جایگاه مهمی داشته است. صعصعة در اعتراض به زندانی نمودن مالک، خطاب به معاویه گفت: آثار و فضایل اشتر در جهاد و تقویت دین بر تو پوشیده نیست.^{۱۵} نبرد قادسیه، آغاز حضور مالک در عراق و جبهه ایران است. درست قبل از شروع این جنگ، اشتر با سپاهی به

فرماندهی قیس بن هبیره یا هاشم بن عتبه بن ابی وقار، به قدسیه آمد. ظاهراً این سپاه قبل از عراق به شام رفته بود، اما مالک قبل جزء این سپاه نبود و در منابع نقل شده است که کسانی، چون اشتر، جای کشته‌های سپاه عراق را پر نمودند.

ظاهراً مالک بعد از نبرد قدسیه در عراق باقی ماند و پس از تأسیس شهر کوفه از بزرگان و اشخاص موثر مذهبی و بلکه یمانی این شهر گردید. هرچند حضور مالک در نبرد قدسیه و نبردهای دیگر مسلمانان با ساسانیان در منابع مشهود نیست، از سخنان مالک به سعید بن عاص می‌توان فهمید که وی در فتوح مسلمانان در جبهه ایران نیز نقش موثری داشته است. مالک در اعتراض به سعید، حاکم کوفه در عهد عثمان، گفت: «عراق را که خداوند به وسیله شمشیر غنیمت ما کرده تو بستان خودت و قومت می‌دانی». ^{۱۶}

مالک و حوادث عصر عثمان

در دوران خلافت عثمان، امارت ایالت‌های مختلف جهان اسلام به دست بنی‌امیه افتاد. خلیفه، حکومت شهرهای مختلف را به خویشان خود سپرد؛ به این ترتیب که کوفه را به ولید بن عقبه، برادر مادری خود؛ بصره را به عبدالله بن عامر، پسر دایی اش؛ و مصر را به ابن ابی سرح، برادر رضاعی خویش، واگذار کرد و شام هم‌چنان در دست معاویه باقی ماند. در برابر این انتصاب‌های جدید، تا زمانی که کارگزاران خلیفه دست به اقدامات ناشایست نزدیک بودند، جامعه اسلامی آرام بود. شروع شورش در کوفه، شهری که مالک از بزرگان آن محسوب می‌گردید، در اعتراض به عشرت طلبی و می‌گساری‌های ولید بن عقبه بن ابی معیط صورت گرفت. ولید، آشکارا اهل عیش و نوش بود و این رفتارها در شهری که بسیاری از مسلمانان با سابقه در آن حضور داشتند و پایگاه جهاد کنندگان در راه خدا بود، تحمل پذیر نبود. ولید، افزون بر این که از طلاقاء (آزاد شدگان) محسوب می‌شد، در برابر مسلمانان حتی ظواهر را هم رعایت نمی‌کرد؛ ماجراهی شرب خمر او و انجام دادن نماز صبح با حالت سکر و خواندن چهار رکعت به جای دو رکعت، ^{۱۷} اوج بی‌مبالاتی وی را

نشان می‌داد. این اعمال و رفتارها خشم بسیاری از مردم را برانگیخت. سرانجام شورش مردم کوفه و رفتن برخی از بزرگان آنها از جمله مالک به مدینه، به عزل ولید و انتخاب سعید بن عاص به جانشینی وی، منجر شد.

سعید بن عاص در ابتدای ورود به کوفه اقدامات ولید را نکوهش کرد، ولی بی‌تدبیری و کوتاه فکری او در برخورد با سرشناسان شهر و بیان سخنان تفرقه افکن، موج جدیدی از اعتراض‌ها را برانگیخت. نخستین اقدام ناشیانه سعید، مسخره کردن هاشم بن عتبه بود؛ در حالی که هاشم چشمش را در جنگ یرموک و پس از چاپک سواری‌ها از دست داده بود، سعید با لحنی تحقیرآمیز وی را اعور خواند و پس از گفت‌وگو و مشاجره با او، دستور داد وی را کتک بزنند و منزلش را بسوزانند.^{۱۸} تماسخر، هتك حرمت و رفتار خشونت‌آمیز حاکم عثمان با هاشم بن عتبه، موجب اعتراض برخی از کوفیان شد، اما اعتراض جدی تر زمانی بود که سعید در جلسه‌ای که برخی از بزرگان کوفه حضور داشتند، اعلام کرد: «عراق بosten قریش است».^{۱۹} مالک اشتر در اعتراض به سخنان سعید گفت: سواد را که خداوند در سایه شمشیر و سرنیزه غنیمت ما نموده بosten خودت و قومت می‌دانی! بعد از این سخنان، بین ماموران سعید و طرفداران اشتر منازعاتی در گرفت. یمانیان و عدنانیان و حتی ایرانی‌های زیادی در شهر کوفه ساکن بودند که در میان آنها تعداد یمانی‌ها بیشتر بود. از اعراب شمالی نیز گروه‌های متعددی در کوفه می‌زیستند که قریش فقط قسمتی از آنها را تشکیل می‌دادند، در فتوحات هم، جنوبی‌ها نقش برجسته‌تری داشتند. با این حال، سعید سخنانی تفرقه آمیز که مال دوستی و تعصبات قبیله‌ای وی را نشان می‌داد، به زبان می‌راند. مسلمًا بزرگان یمانی و جهادگرانی که به این سخنان اعتراض کردند، از تسلط تدریجی قریش بر املاک و غنایم جهادگران نگران و ناراحت بودند. بی‌تدبیری سعید در گفتن سخنانی چنین تفرقه افکن، در میان مردم شهری که بافت قبیله‌ای داشت و بی‌توجهی به حرکت و اعتبار جهادگران و اهداف آنها باعث شورش‌های جدی در عهد امارت وی گردید. کشمکش سعید بن عاص و ناراضیان و اعتراض آنها به سخنان و عملکرد او در پایان به نامه‌نگاری سعید و خلیفه منجر شد. عثمان دستور داد رهبران و

افراد شناخته شده شورش را به شام (نژد معاویه) تبعید نمایند. در شام، معاویه ابتدا تبعیدیان را به عنوان «سران» ستایش و پس از آن، به دلیل مخالفت آنان با والیان و قریش نکوهش نمود، شورشیان و از جمله مالک نیز، درباره دلایل شورش و اعتراض‌ها سخن گفتند.

مالک برای آن که نشان دهد که برای ارزش‌های دینی به پا خواسته و سخنان معاویه در خصوص اطاعت از حاکمان، مطابق دستور قرآن نیست، چنین گفت: «ای معاویه ما از آن جمله نیستیم که برهان خدای را پشت پا زنیم و بی‌فرمانی کنیم، اگر ائمه ما طریق حق روند و ما پیروی نکنیم کتاب خدا را پشت سرانداخته باشیم»^{۲۰} معاویه از سخنان اشتر عصبانی شد و او و عمربن زراره را که از وی دفاع نمود، به زندان انداخت.^{۲۱} پس از اصرار یاران اشتر و آزادی وی، معاویه در نامه‌ای به عثمان خواستار بازگشت شورشیان به کوفه شد.

در مرحله دوم، مالک و یارانش به حمص تبعید شدند. دقیقاً مشخص نیست که از دمشق به حمص فرستاده شدند و یا پس از اعتراضات مجدد به دستور عثمان از کوفه روانه حمص گردیدند، آن چه مسلم است رفتار عبدالرحمن بن خالدبن ولید، حاکم حمص، در مقایسه با رفتار معاویه با آنها با خشونت و تحیر بیشتری – همراه بود.^{۲۲} بنابر برخی نقل‌ها، رفتار سخت عبدالرحمن، شورشیان را رام نمود و آنان توبه کردند و در نزد عبدالرحمن باقی ماندند،^{۲۳} اما شواهد و قرائن حاکی از آن است که عوض نشدن رفتار والیان، مردم کوفه را خشمگین نمود و متزلت شورشیان را در نزد ایشان بالا برد و درست در زمانی که حاکمان عثمان با هدف مشورت برای آرام کردن شورش‌ها و نارضایتی‌ها به مدینه رفته بودند، اشتر و همراهانش ابتدا عازم مدینه شدند و پس از مذاکرات ناموفق با خلیفه، راهی کوفه گردیدند و در غیاب سعید بن عاص، بر شهر تسلط یافتند. مردم کوفه با مالک هم پیمان شدند که مانع ورود سعید به شهر شوند. در نتیجه این اقدام کوفیان، ابوموسی حاکم کوفه شد که هم مورد نظر کوفیان بود و هم عثمان با حکومت او مخالفتی نداشت.

یکی از حوادث دوره خلافت عثمان که در اندیشه و نگرش مالک درباره خلیفه سوم تأثیر گذار بود، تبعید ابودزر به ربذه و جان دادن وی در آن بیابان خشک و سوزان و در اوج تنها یای بود که با حضور مالک در مراسم دفن او مصادف شد. درباره حضور اشتر برای دفن ابودزر حدیثی نقل شده که نشان از فضیلت مالک اشتر است. براساس این روایت، هنگام مرگ ابودزر، تنها همسر یا دخترش با او بود، و وی از تنهایی خود و از این که پارچه‌ای برای کفن ابودزر به همراه نداشت، ناراحت بود، ابودزر به وی دلداری داد و گفت: از پیامبر شنیده است که در هنگام مرگ، گروهی از مومنان بر جنازه‌اش حاضر می‌شوند.^{۲۴} ام ذر گوید: «از تپه‌های ریگی بالا می‌رفتم و می‌نگریستم و باز برای پرستاری او بر می‌گشتم در همین حال بودیم که ناگاه از دور مردانی پیدا شدند که همچون کرکس بودند و مرکب-هایشان ایشان را شتابان پیش می‌آورد.^{۲۵} بنابر برخی روایتها، وقتی آنها به کنار ابودزر رسیدند وی از دنیا رفته بود، اما بر طبق نقل دیگر، وی سخن پیامبر(ص) را به ایشان گفت و به آنها بشارت داد، از جمله افراد حاضر در کاروان، مالک اشتر و حجرین عدى بودند^{۲۶} ابودزر به آنها سفارش کرد که تنها کسی وی را کفن نماید که امیر، سalar گروه، و یا مامور برید و نقیب نباشد.^{۲۷} در میان کاروانیان، تنها شخصی از انصار سalar و مامور نبود و همو، وی را در ردای خویش و دو جامه دیگر دفن کرد.^{۲۸} براساس این نقل‌ها مالک و حجر که از بزرگان مذحج و کنده بودند، نمی‌توانستند ابودزر را دفن نمایند، ولی براساس روایت‌های منابع شیعی، منظور ابودزر این بود که نماینده خلیفه؛ شامل امیر، برید و نقیب عهده دار دفن وی نباشد و مالک اشتر وی را کفن کرد و آن گروه به امامت وی بر ابودزر نماز گزارند و او را دفن کردند.^{۲۹} پس از دفن ابودزر، مالک درباره ایمان این صحابی و اعتراض‌های او و نیز تبعیدش سخترانی نمود.

مالک اشتر را از شورشیان بر ضد عثمان و فرمانده معترضان کوفی دانسته‌اند، حتی بعضی نام وی را جزء قاتلان عثمان ذکر کرده‌اند.^{۳۰} این شبه نمیری در تاریخ مدینه المنوره نقل‌های متضادی در خصوص اقدامات مالک در محاصره عثمان آورده است.

براساس یکی از این روایت‌ها، مالک می‌خواست عثمان را از بند محاصره شورشیان برهاند. براساس روایتی دیگر، مالک مانع از عملی شدن اقدامات صفیه جهت پراکنده کردن محاصره کنندگان گردید.^{۳۲} حضور مالک در جریان محاصره خانه عثمان مسلم است. برطبق برخی نقل‌ها، وی مخالف به کارگیری خشونت بر ضد خلیفه بود،^{۳۳} ولی شواهد و قرائن دیگر حاکی از رضایت مالک از کشته شدن خلیفه به دلیل بدعت‌گذاری در دین است. مالک در خطبه خویش برای مردم کوفه درباره عثمان گفت: «پس از آن مردی به خلافت رسید که کتاب خدا را پشت سرانداخت... ما نابودی او را بر نابودی دین و دنیا^{۳۴} خود ترجیح دادیم». در شعر مالک در هنگام مبارزه با محمدبن روضه نیز به این موضوع اشاره شده است.^{۳۵}

مالک در دوران خلافت علی(ع)

مالک اشتر یکی از تلاش کنندگان برای بیعت مردم با علی(ع) بود و به آن حضرت فرمود: ای امیرmomنان با تو بیعت می‌کنم که بیعت مردم کوفه به عهده من باشد.^{۳۶} او در ابتدای خلافت امام علی(ع) خطاب به مردم فرمود: «ای مردم این است وصی اولیاء و وارث علم انبیاء آنکه در راه خدا بس گرفتاری کشید و امتحان داد، آنکه برای او کتاب خدا به ایمان گواهی داد و پیامبرش به بهشت رضوان کسی که فضایل او به حد کمال رسید و در سابقه و برتریش نه اواخر شک دارند و نه اوائل»^{۳۷} سخنان مالک که دربرگیرنده بیان فضایل علی(ع) می‌باشد حاکی از آشنایی او با امام قبل از خلافت ایشان است و چنان که در صفحه‌های پیشین ذکر شد، مالک در مأموریت علی(ع) در یمن، تحت تأثیر رفتار ایشان قرار گرفت.

نظر مالک درباره بیعت و حرکت برای از بین بردن فتنه جمل این بود که بر اعراض کنندگان از بیعت و جهاد سختگیری شود و آنها زندانی شوند.^{۳۸} علی با یارانش مشورت می‌نمود، ولی تصمیم نهایی را بر اساس ارزش‌ها و اصولی که به آن اعتقاد داشت اتخاذ

می‌نمود.

مالک نیز مشورت‌هایش را قبل از صدور رأی نهایی ارائه می‌داد، وی در این زمینه می‌گوید: «بر ماست قبل از این که سخن بگویی سخن بگوییم و چون عازم شدی دیگر سخن نمی‌گوییم...»؛^{۳۹} بنابراین نظر و چیا واگلری که می‌گوید: اشتهر همواره در میان گروه خویش بود و به خود اجازه می‌داد نظر و خواسته‌اش را بر علی تحمیل نماید،^{۴۰} درست نیست. برخلاف نظر مالک، کسانی که برای جهاد آماده نشدند زندانی نشدند و یا جریر به سفارت نزد معاویه فرستاده شد و بسیاری از موارد مشابه را می‌توان ذکر نمود. یکی از اقدامات مهم مالک قبل از نبرد جمل، موفقیت وی در هماهنگ نمودن کوفیان برای پیوستن به علی(ع) بود. بعد از این که فتنه‌انگیزی طلحه و زیر و اغلب مردم بصره آشکار شد، امیرالمؤمنین نمایندگانی برای یاری گرفتن از مردم کوفه، به آن شهر فرستاد که موفقیت چندانی در هماهنگ نمودن آنان نداشتند. جنگ با امالمؤمنین و حواری رسول خدا(ص)^{۴۱} بسیاری را دچار شک و شبده نموده بود و از طرفی ابوموسی اشعری، اولین حاکم علی(ع) در کوفه، نیز از حرکت مردم این شهر برای جهاد ممانعت می‌نمود، علی(ع) عماره بن شهاب را به حکومت این شهر برگزید، ولی مردم، به جز ابوموسی، به کس دیگری راضی نمی‌شدند و عماره را به شهر راه ندادند.^{۴۲} مالک برای بسیج کوفیان به آن‌جا رفت و با بهره‌گیری از نفوذ قبیله‌ای و خطبه‌ای که ایجاد نمود، توانست مردم را به یاری امیرالمؤمنین برانگیزد، افرادی که قبل از آن مردد بودند، با آمدن اشتیر به کوفه برای پیوستن به علی(ع) تمایل پیدا کردند و حتی برخی بر آن شدند تا وسایل ابوموسی را غارت کنند که مالک آنها را از این کار بازداشت.^{۴۳} به این ترتیب، مأموریت حساس مالک اشتیر با موفقیت انجام گرفت و با کمک سپاه کوفه سورش در هم شکسته شد و عراق تحت اختیار علی(ع) درآمد. مالک، در نبرد جمل فرماندهی جناح راست سپاه علی(ع) را بر عهده داشت^{۴۴} و بسیاری از پهلوانان لشکر جمل، مثل خباب بن عمرو و عبدالرحمن بن عتاب بن اسید، و به روایتی عمرو بن یثربی را از پا در آورد. هم‌آوردی مالک با عبدالله بن زبیر نیز معروف و مشهور است؛ با این که مالک زخمی کاری برعبدالله وارد ساخت، با فریادهای

«اقتلونی و مالکا»^{۴۰} این زبیر، از روی وی بلند شد و به جنگ با یاران این زبیر پرداخت،^{۴۱} عبدالله نیز زخمی در بین کشتگان افتاد.

مالک، قبل و بعد از واقعه صفين، حکومت منطقه حساس جزیره (منطقه شمالی میان دو رود) را بر عهده داشت؛ دليلش هم روشن است: منطقه مرزی با شام باید در دست سرداری تواند، لايق، زيرك و هوشيار قرار مي گرفت؛ بنابراین، سخن و چياواگلري که مدعی است علی(ع) برای خلاص شدن از شرایطی که طرز تلقی منفی وی درباره متارکه جنگ به وجود آورده بود اشترا به موصل فرستاد،^{۴۲} صحیح نیست؛ زيرا مالک، قبل از صفين هم حاکم جزیره بود^{۴۳} و اعتماد علی(ع) به مالک بعد از صفين بيشتر هم شد.^{۴۴} مالک، در حالی که حاکم این منطقه حساس بود، مشاور علی(ع) نیز محسوب می شد. او در زمان حرکت برای پیکار صفين به کوفه آمد و مثل بسیاری دیگر از سرداران علی(ع) در تشویق مردم برای حرکت و جهاد خطبهای خواند. هنگامی که مردم رقه از ساختن پل بر رود فرات برای سپاه امام علی(ع) خودداری کردند، با سخنرانی مالک^{۴۵} و راهکارهای مناسب او، اين کار را انجام دادند. به محض آن که زیاد بن نصر و شريح بن هاني، فرماندهان پيش تاز علی(ع)، به وی اطلاع دادند که با پيش تازان معاویه رویارو شده‌اند، امام مالک را به نزد آنها فرستاد و بر آن دو فرماندهی داد.^{۴۶} مالک در اتحاد سپاه، حفظ روحیه، ایجاد انگیزه‌های معنوی و قومی برای پیکار، جواب دادن به هماوردی شهسواران نقش مهمی در حفظ موقعیت سپاه و کسب پیروزی داشت. در یکی از روزهای جنگ صفين که جناح راست سپاه علی(ع) پا به فرار گذاشتند، سخنرانی مالک، در نکوهش فرار آنها، غیرت جنگی سپاهيان را تحریک کرد و شکست را به پیروزی تبدیل نمود.^{۴۷} پس از این تغییر و تبدیل، حضرت علی(ع) در خطبهای برای سپاهيانش چنین فرمود: «همانا از جای کنده شدن شما و بازگشتن در صفها را دیدم... سرانجام سوزش سینه‌ام فرو نشست که در واپسین دم دیدم آنان را راندید، چنان که شما را راندند و از جایشان کنديد چنان که از جایتان کنندن....»^{۴۸}

معاویه از میان سرداران علی(ع) بيش از همه از مالک، پیکارها و هماوردی‌هايش

وحشت داشت. روزی که عبدالله بن بدیل، یکی از پهلوانان برجسته سپاه علی^(ع)، کشته شد، معاویه که بر جنازه وی حاضر شده بود، گفت: «خدایا مرا بر اشتر نجعی و اشعث کنند نیز پیروز بگردان». ^{۰۳} از اواسط نبرد صفين به بعد، معاویه درباره اشعث حساسیت نشان نمی‌داد و اغلب از جانب مالک نگران بود. در اواسط نبرد صفين، معاویه به یاران قریشی خویش گفت که برخی از یاران علی مرا اندوهگین کرده‌اند و از پنج سردار علی^(ع) نام برد.^{۰۴} در حالی که از اشعث خبری نبود. در سخنان اشعث نیز تمایلاتی مبنی بر توقف جنگ دیده می‌شد. وی در جواب نامه معاویه اظهار داشت که علت حمایت او از عراقیان، سکونت در آن منطقه است.^{۰۵}

معاویه سرداران بزرگ خویش را به نبرد اشتر می‌فرستاد، اما نتیجه نمی‌گرفت؛ عبدالله بن عمر در مصاف با مالک شکست خورد.^{۰۶} عمروبن عاص زخمی شد و فرار کرد.^{۰۷} مروان از نبرد با وی اکراه داشت.^{۰۸} برخی از موقع نیز مالک از فرزندش ابراهیم می‌خواست برای مقابله با قهرمانان جوان سپاه معاویه، با آنان هم‌آوردی نماید.^{۰۹} اوج شهرت و هنرنمایی مالک مربوط به لیله الهریر در جنگ صفين است؛ وی در آغاز حمله سرنوشت ساز خویش در اواخر صفين خطبه‌ای خواند و ضمن بیان ویژگی‌های منحصر به فرد علی^(ع)، سپاهیان را به اطاعت از خویش فرا خواند: «... چون تنور جنگ تفته شود و گرد از آوردگاه بر آید و نیزه‌ها برهم شکند و ... فرمان را بپذیرید و به دنبالم باشید».^{۱۰} مالک در لیله الهریر، فرماندهی جناح راست سپاه امیرالمؤمنین^(ع) را بر عهده داشت، شجاعت، صدای رسا و نفوذ قبیله‌ای وی باعث شد تا پیروی از ناحیه وی آشکار شود، او در این شب سه نیزه در سینه شامیان شکست. مالک در حمله سرنوشت ساز خویش، در حالی که به سوی شامیان پیش روی می‌کرد به یارانش می‌گفت که به اندازه پرتات بیرها و نیزه‌های او پیش روی نمایند و بعد از خستگی شدید مذحجیان، نیروهای داوطلب از قبائل متعدد را جمع نمود و سرانجام توانست آثار پیروزی نهایی را آشکار سازد، در این هنگام علی^(ع) به خطبه ایستاد و گفت: «کار شما و دشمن بدین قرار است که می‌بینید و جز و اپسین دم دشمن باقی نمانده است...»^{۱۱}

پیش روی های سپاه علی(ع)، معاویه و عمرو را به وحشت انداخت، در سپاه امام نیز برخی، از این پیش روی ها راضی و خوشحال نبودند؛ شماری از اشراف قبائل، مثل اشعث بن قیس، پیروزی علی را به صلاح خویش نمی دانستند، بنابراین در حالی که مالک برای به زانو در آوردن سپاه معاویه همه تلاش خویش را انجام می داد، اشعث از لزوم ترک جنگ سخن می گفت^{۶۲} و معاویه نیز پس از این که قرآن ها را بر سر نیزه نمود، از سخنان اشعث بیشترین بهره را برد، وی گفت: اگر ما دست از پیکار برنداریم، رومیان و پارسیان بر فرزندان و زنان شامیان و عراقیان طمع خواهند بست.^{۶۳} شعار تن دادن به حکمیت قرآن (بیشنهد عمر و بن عاص)، در حالی مطرح شد که دو سپاه از پیکارهای پیاپی به شدت خسته شده بودند و شامیان که نشانه های شکست نهایی شان آشکار شده بود، چاره کار را در این شعار یافتند.

وقتی سپاهیان علی(ع) شب هریر را به صبح رساندند، سحرگاهان چیزهایی پرچم گون در برابر صفوف شامیان دیدند و چون آفتاب برآمد فهمیدند که قرآن ها بر نیزه ها رفته است. پیش بینی عمرو درست بود؛ بین سرداران علی(ع)، در ادامه پیکار اختلاف ایجاد شد؛ گروهی موافق^{۶۴} و عده ای مخالف^{۶۵} ادامه جنگ بودند، اکثریت سپاه هم با توقف جنگ را سر می دادند، در این حال، مالک با نیروهای داوطلب، جنگ را ادامه می داد. مخالفان ادامه جنگ پس از مدتی، با محاصره علی(ع)، از وی خواستند تا مالک را از صحنه نبرد فرا خواند. علی(ع) تلاش زیادی کرد تا آنان را قانع کند که این حیله است و معاویه و عمرو اهل حکم قرآن نیستند^{۶۶} و اگر بودند در ابتدای جنگ و قبل از خون ریزی-ها دعوت به حکمیت قرآن را می پذیرفتند، ولی فایده ای نداشت. حضرت علی(ع) به ناچار، یزید بن هانی را به نزد اشتر فرستاد و وی را فرا خواند، فرمان امام به یزید از راه دور و با صدای بلند بود، به دلیل این که ایشان در محاصره مخالفان جنگ قرار داشت، مالک به این هانی گفت که به نزد علی برو و به وی بگو: «... من از خداوند امیدوارم که پیروزی سازد، در کارم شتاب مفرما»^{۶۷} با برگشت سفیر امام علی(ع) و آوردن پیام مالک که با فریاد خروش و غریو سپاه اشتر به منزله پیروزی سپاه علی(ع) همزمان شد،^{۶۸} معتبرسان

ادامه پیکار، علی(ع) را به قتل تهدید نمودند و امام علی(ع) با تاکید از یزید بن هانی خواست تا از مالک بخواهد که بر گردد. وقتی مالک متوجه شد که خطر شعلهور شدن فتنه در لشکر خودی خیلی جدی است، با تأثیر تمام برگشت و محاصره کنندگان را سخت نکوهش کرد، نزدیک بود درگیری بین آنها به وجود آید که علی(ع) همگی را به آرامش دعوت نمود.^{۶۹}

در هنگام نگارش پیمان نامه صلح، برخلاف اواخر جنگ، اشتراحت موضعی انفعالي پیدا کرد و اشعث فعال ترین مرد میدان شد. مالک به نتیجه این صلح خوش بین نبود. برخی از سپاهیان علی(ع) خطاب به آن حضرت گفتند: «اشتر به آنچه در این پیمان نامه آمده راضی نبوده و هنوز جز به ادامه پیکار با دشمن نمی‌اندیشد...»^{۷۰} امام در جواب فرمود: او از کسانی نیست که از فرمان من سرتباشد و «ای کاش دو تن چون او می‌بود که نظرش نسبت به دشمن چون نظر او می‌بود در آن صورت بارگران فرماندهی شما بر من سبک می‌شد و به اصلاح پاره‌ای از کژرفتاریهای شما امیدوار می‌شدم».

پس از پیکار بزرگ صفين، موقعیت و نفوذ مالک در بین مردم عراق و کوفه در مقایسه با قبل از آن کاهش یافت، هماهنگی بسیاری از سران قبایل با معاویه پس از صفين به این دلیل بود که علی(ع) به اشراف، همانند مردم عادی نگاه می‌کرد و این امر، وضعیت جدیدی را پدید آورده بود. با این همه، مالک که از بزرگان شهر کوفه به حساب می‌آمد، حداقل در بین یمانی‌ها آن قدر نفوذ داشت که مانع از غارت‌گری‌های سرداران جسور معاویه گردد. تا زمانی که مالک، حاکم منطقه مرزی قلمرو علی(ع) و معاویه (جزیره) بود، سرداران معاویه جرأت آشوب‌گری در قلمرو حکومتی حضرت علی(ع) نداشتند، حتی مالک که از نفوذ خویش در بین مردم کوفه آگاه بود از امام(ع) می‌خواست که بر شهرهای مرزی شام حمله برد و حوزه حکومتی معاویه را نالمن و در نتیجه موقعیت حکومت وی را متزلزل سازد، اما آن حضرت، او را این کار منع می‌کرد.^{۷۱} آشتگی و نالمنی در قلمرو حکومتی علی(ع) زمانی آغاز شد که مالک مسموم گردید. مالک که قبل از آغاز اولین غارت‌گری سرداران معاویه عازم مصر شده بود، در راه به دست مزدوران معاویه مسموم شد، [ظاهرًا]

این واقعه قبل از جنگ نهروان رخ داد، زیرا با بررسی منابع، نامی از مالک در نبرد با خوارج دیده نمی‌شود و از سوی دیگر، اگر مالک در زمان جنگ خوارج در جزیره حاضر بود، مثل قبل از صفين برای تحریک مردم به جهاد، به این شهر می‌آمد، مخصوصاً که سپاهی که به نبرد نهروان رفت، در آغاز به نیت جنگ با معاویه راه اندازی شد.

پس از شهادت مالک، غارتگری‌های سرداران معاویه و پراکندگی مردم کوفه شدت یافت و حکومت امام علی(ع) با مشکلات زیادی روبرو شد. در این خصوص، روایتی نقل شده که «کار علی(ع) همواره استوار بود تا اشتر در گذشت و اشتر در کوفه محترمتر و سرورتر از احنف در بصره بود»^{۷۳} پس از نبرد نهروان و از دست رفتن یاران خاص علی(ع)، سرداران معاویه، مثل ضحاک بن قیس فهری، نعمان بن بشیر، سفیان بن عوف، بسر بن ارطاه و ...، به سرزمین‌های تحت حکومت امیرالمؤمنین(ع) حمله می‌کردند و علی‌رغم فریادهای آن حضرت، در ابتدا کسی برای مقابله آماده نمی‌شد و پس از نکوهش‌های بسیاری که در پی کشتار و غارتگری‌های سواران معاویه صورت گرفت، چند هزار نفر از کوفیان آماده مقابله شدند. همزمان با غارتگری‌ها و نیز اختلافات میان مردم کوفه، برخی با تأسف، از فقدان مالک اشتر و نفوذ فوق العاده وی در عراق سخن می‌رانندند؛^{۷۴} در این‌باره روایت شده است که شخصی مالک را نکوهش می‌کرد، دیگری به وی گفت: «ساكت باش کسی را نکوهش می‌کنی که زندگیش مردم شام را و مرگش مردم عراق را شکست داد».^{۷۵}

آخرین ماموریت؛ حکومت مصر

علی(ع) تصمیم گرفت کسانی را برای حکومت بر مصر انتخاب نماید که قاطع، شجاع و مهم‌تر از آن، اهل کنار آمدن با معاویه نباشند، از طرفی ایجاد جنگ‌های داخلی و احتیاج به سلحشوران نامدار در این جنگ‌ها، تا حدودی برای علی(ع) محدودیت ایجاد می‌نمود. امام(ع) در ابتدا قیس بن سعد را برای حکومت مصر برگزید، اما حضور خون‌خواهان

عثمان در مصر و نگرانی قيس از درگیری احتمالی با خزرچیان منطقه^{۷۶} و مخصوصاً نامه‌های معاویه و عمرو و حیله‌های آن دو، میانه علی(ع) و قيس را برم زد. پس از عزل قيس، امام علی(ع) محمد بن ابي بکر را حاكم مصر قرار داد. محمد پس از نبرد صفين که موضع معاویه تقویت شده بود، در مصاف با خون خواهان عثمان در مصر شکست خورد، آن حضرت، پس از اطلاع از خبر قیام خون خواهان عثمان بر ضد محمد بن ابي بکر فرمود: برای مصر جز یکی از دو تن را شایسته نمی‌بینم یا دوست خودمان که او را از حکومت مصر در گذشته بر کنار کردیم یعنی قيس بن سعد و یا مالک بن حارث اشترا^{۷۷} مالک در این زمان در جزیره بود و علی(ع) به وی که در شهر نصیبین بود نامه‌ای نوشت و او را به کوفه فرا خواند، بعد از آمدن اشترا به کوفه، امام ضمن سخنانش به وی فرمود: «کسی جز تو برای حکومت مصر شایسته نیست، خدایت رحمت کناد به مصر برو و من با توجه به رای و آندیشه خودت سفارش نمی‌کنم»^{۷۸} از طرف دیگر معاویه با وعده بخشش خراج، یکی از عاملانش را مامور کشتن مالک نمود. معاویه پس از دیسسه‌جینی برای کشتن مالک، به مردم شام گفت: علی، اشترا را به مصر روانه نموده از خدا بخواهید که او را از میان بردارد.^{۷۹} وقتی که خبر کشته شدن مالک به وی رسید، گفت: می‌بینید که چگونه دعايان مستجاب شد،^{۸۰} «خداؤند سپاهيانی از عسل دارد»^{۸۱} که حاکی از دست داشتن معاویه در مسموم کردن مالک است. و نيز روایت شده است که گفت: علی را دو دست بود، یکی را در صفين قطع کردیم، یعنی عمار یاسر، دیگری مالک که اکنون قطع نمودیم.^{۸۲}

چون خبر کشته شدن مالک به علی رسید، فرمود: انا الله و انا اليه راجعون ستایش خداوند پروردگار جهانیان را، بار خداها من مصیبت از دست دادن او را برای تو حساب می‌کنم که مرگ او از سوگ‌های بزرگ روزگار است.^{۸۳} اميرالمؤمنين برای از دست دادن اشترا تاسف بسیار خورد و فرمود: مالک! چو بود مالک! به خدا اگر کوه بود کوهی بود جدا از دیگر کوهها و اگر سنگ بود، سنگی خارا که سم هیچ ستور به ستبیغ آن نرسد و هیچ پرنده بر فراز آن نپردد^{۸۴} و از سخنان مشهور آن حضرت درباره مالک این است: «مالک

برای من آن گونه بود که من برای رسول خدا^{۸۵} با این حال، از امام در نکوشش مالک به هنگام اطلاع از کشته شدنش، خبری نقل شده است: «به روی دستها و دهانش فرود افتاد»^{۸۶}; به نظر می‌رسد این روایت ساختگی است، زیرا با نگاهی به زندگی و سخنان و عملکرد مالک، مخصوصاً اوسط صفين به بعد، به خوبی در می‌یابیم که وی مشاوری دلسوز و امین برای امیرالمؤمنین(ع) بوده و امام نیز به وی اعتماد کامل داشته است. وانگهی، همچنان که این اثیر نیز می‌گوید، کسی که از سوی اسام علی(ع) برای ایالت مهمی، چون مصر انتخاب شده نمی‌تواند این قدر در نزد وی منفور باشد.^{۸۷}

علی(ع) همراه مالک نامه‌ای برای مردم مصر نگاشت و عهدنامه‌ای برای مالک در باب روش حکمرانی نوشت که معروف و مشهور است. در نامه امام به مردم مصر درباره مالک آمده است: «... بر کافران تندرت بود از آتش سوزان ... او شمشیری از شمشیرهای خداست...»^{۸۸} همچنین در نامه‌ای که امام، پس از شهادت مالک، به محمدبن ابی بکر نوشت از وی ستایش شده و برای او دعا شده است: «... مردی که حکومت مصر را به او دادم مصلحت جوی ما بود و بر دشمنان سخت دل و ستیزه رو، خدایش بیامرزاد! روزگارش را بر سر آورد و با مرگ خود دیدار کرد و ما از او خشنودیم، خدا خشنودی خود را نصیب او کناد و پاداش او را دو چندان گرداند...»^{۸۹} با نگاهی به ستایش‌های علی از مالک که یکی، دو مورد نیست و علاوه بر آن که در منابع متعدد ذکر شده، با عملکرد اشتر نیز سازگار است، به عمق اعتماد علی(ع) به وی و نیز هماهنگی اش با تصمیمات امام پی می‌بریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدبن سعد کاتب واقدی، طبقات الکبری، (بیروت، دارصادر، بی‌تا) المجلد السادس، ص ۲۱۳؛ ابن حجر عسقلانی، الاصحاب فی تمیز الصحابة، (بی‌جا، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الاولی، ۱۳۲۸هـ-ق) الجزء الثالث، ص ۴۸۲، ش ۸۳۴۱
۲. ابن ابی الحدید، جمله تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشرنی، ۱۳۷۴) ج ۶، ص ۳۱۴
۳. ابن کثیر، البدایه و النهایه، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا) المجلد الاول، ص ۵۲-۵۳.
۴. المعلم البطرس البستانی، دائرة المعارف، (بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا) المجلد الثالث، ص ۶۹۱.
۵. نصرین مزاحم منقری، پیکار صفين، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰) ص ۳-۳۴۲.
۶. محمدبن عمر واقدی، فتوح الشام، تصحیح عبداللطیف عبدالرحمان (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا) المجلد الاول، ص ۶۲.
۷. ابن سعد کاتب واقدی، پیشین، المجلد الاول، ص ۳۴۶؛ شهاب الدین احمد نویری، نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه دکتر مهدی مهدوی دامغانی (تهران، امیرکییر، ۱۳۶۴) ج ۳، ص ۹۷.
۸. ابن سعد، مالک را در شمار تابعین می‌داند، در این باره ر. ک: ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۲۱۳، زرکلی می‌نویسد: ادراک الجاهلیه، ر.ک: زرکلی، الاعلام، (بیروت،

- دارالملایین، ۱۹۹۰) المجلد الخامس، ص ۲۵۹، ذیل اشتهر؛ ابن حجر عسقلانی گرچه در الاصابه می‌نویسد: «له ادراک»، ر.ک: ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابة، پیشین الجزء الثالث، ص ۴۸۲، ش ۸۳۴۱ ولی او در تهذیب التهذیب می‌نویسد: «ادراک الجاهلیه» ر.ک: همو، تهذیب التهذیب، (بی‌جا، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا) الجزء الاول، ص ۱۱؛ جالب توجه است که نورالله شوستری با تمام تعصیش در تشیع، مالک را تابعی می‌داند، ر.ک: نورالله شوستری، مجالس المؤمنین، (تهران، اسلامی، ۱۳۷۵ هـ ق) ص ۲۸۳.
۹. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدين الشیال (مصر، داراحیاء الكتب العربی، ۱۹۷۰) ص ۱۴۳؛ ابوجعفر اسکافی، المعيار و الموازنہ فی فضائل امیر المؤمنین علی (ع)، تحقيق محمد بن عبدالله المعتزلی و محمد باقر محمودی (بی‌جا، بی‌نا، ۱۹۹۸ م) ص ۱۰۶.
۱۰. محمد بن عمر واقدی، الرد، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا) المجلد الثاني، ص ۱۰۸۵.
۱۱. همو، فتوح الشام، پیشین، المجلد الاول، ص ۶۲.
۱۲. همان، ص ۲۰۷.
۱۳. ابوعلی مسکویه الرازی، تجارب الاصم (طهران، دارالسروش لطبعة و النشر، ۱۳۶۶ ش) الجزء الاول، ص ۱۷۵.
۱۴. الازدی می‌نویسد: سیزده تن را در هم آوردی و یازده تن در نبرد اصلی از پای درآورد، برای اطلاع بیشتر ر.ک: محمدبن عبدالله الازدی، تاریخ فتوح الشام، تحقيق عبدالمنعم عامر، (بی‌جا، مؤسسه سجل العرب، ۱۹۷۰) ص ۲۲۳ و مقایسه شود با ابن عساکر، تاریخ مدینه الدمشق، تحقيق علی شیری، (بیروت، دارالفنون، بی‌تا) المجلد الاول، ص ۱۷۰.
۱۵. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا

- طباطبایی مجد (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰) ص ۳۳۸.
۱۶. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پائیده، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵)، ج ۶، ص ۲۱۹۵، ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۷.
۱۷. ابوالفرج اصفهانی، *الاخانی*، الطبعه الثانیه (بی‌جا، دارالفکر، ۱۹۹۵) الجزء الخامس، ص ۱۳۹.
۱۸. ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۳۳۳.
۱۹. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵) المجلد الثالث، ص ۱۳۸.
۲۰. ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۳۳۸.
۲۱. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، الجزء الثامن عشر، ص ۱۶۷.
۲۲. نویری، پیشین، ج ۵، ص ۵۵.
۲۳. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۱۹۴، طبیعتاً با توجه به خشونت‌های عبدالرحمان، شورشیان داوطلبانه — طوری که در این روایت هست — در حصن ساکن نمی‌شدند و اگر رام شده بودند، خیلی زود شورش جدیدتری را پایه‌ریزی نمی‌نمودند.
۲۴. ابو عمر یوسف بن عبد‌البار، *الاستیحاب فی معرفة الصحابة*، تحقیق و تعلیق علی محمد عوض (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق) المجلد الاول، ص ۳۲۳.
۲۵. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۶ - ۳۱۵.
۲۶. همان، ج ۶، ص ۳۱۶، شمس الدین محمد بن عثمان الذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق ابراهیم الابیاری، طه حسین (مصر، دارالمعارف، بی‌تا)، الجزء الثاني، ص ۵۵؛ ابن اثیر، *اسد الغابه فی معرفة الصحابة*، تحقیق علی محمد عوض، عادل احمد، الجزء الاول، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا) ص ۵۶۴؛ ابن عبد‌البار، پیشین، المجلد الاول، ص ۳۲۱.

٢٧. ابن اثير، *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*، الجزء الاول، ص ٥٦٤؛ ابن ابی الحذیف، پیشین، ج ٦، ص ٣١٦؛ الذهنی، پیشین،الجزء الثاني، ص ٥٥.
٢٨. ابن عبدالبر، پیشین، المجلد الاول، ص ٣٢٣؛ ابن ابی الحذیف، پیشین، ج ٦، ص ٣١٦.
٢٩. سید محسن الامین، *اعیان الشیعه*، (بیروت، دارالتعارف المطبوعات، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م)، المجلد الرابع، ص ٢٤٢.
٣٠. برای آگاهی از متن سخنان مالک بر سر تربت ابوذر، ر.ک: ابن مخنف لوط بن یحیی‌الازدی، *نصوص من تاریخ ابی مخنف*، (بیروت، دارمحجۃ السیفا، ١٤١٩ق) الجزء الاول، ص ٧٩؛ ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ٣٢٦.
٣١. ابن سعد واقدی، *فتح الشام*، پیشین، المجلد الثالث، ص ٧٣؛ نصرین مراحم، پیشین، ص ٨ - ٩٧؛ نورالله شوشتی، پیشین، ص ٢٨٤؛ ابن عساکر دمشقی، *التاریخ الكبير* (بسی‌جا، روضه الشام، ١٣٢٩)، المجلد التاسع، الجزء الثلثون، ص ٣٩٩.
٣٢. ابوزید عمر بن شبه نمیری، *تاریخ مدینه المنوره*، تحقیق محمد شلتوت (قم، دارالفکر، ١٤١٠ق) الجزء الثالث، ص ١٣١١ - ١٣١٣.
٣٣. طبری، پیشین، ج ٦، ص ٧ - ٢٢٥٦؛ ابن عساکر دمشقی، پیشین، المجلد التاسع و العشرون، ص ٥ - ٤٠٤.
٣٤. شیخ مفید، *الجمل او النصر فی حرب البصره*، (قم، منشورات مکتبة الداوري، بسی‌تا) ص ٨ - ١٣٧.
٣٥. منقری، پیشین، ص ٢٤٣.
٣٦. ابن واضح یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیشی (تهران، علمی و فرهنگی، ١٣٧٨)، ج ٢، ص ٧٤.

۳۷. همان، ص ۷ - ۷۶، منظور از اواخر مسلمانان متأخر و تابعین هستند و منظور از اوایل نیز مسلمانان متقدم و سابقین در اسلام هستند.
۳۸. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۴۳.
۳۹. ابن قتبیه دینوری، امامت و سیاست، ترجمه سید ناصر طباطبائی (تهران، فنوس، ۱۳۸۰)، ص ۱۲۰.
40. L. Veccia Vaglili's Al - ASHTAR, Encyclopaedia of Islam Leiden E.G.Brill, 1986, V. I, P. 704.
۴۱. زبیر به حواری رسول خدا معروف شده بود، ابوموسی به کوفیان می گفت: علی از شما می خواهد به جنگ ام المؤمنین و حواری رسول خدا (ص) بروید، ر.ک: شیخ مفید، پیشین، ص ۱۲۴.
۴۲. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۳۴۶.
۴۳. شیخ مفید، پیشین، ص ۱۳۶، نویری، پیشین، ج ۵، ص ۳ - ۱۳۲، ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۳۱.
۴۴. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۴۷.
۴۵. همان، ص ۱۸۷.
46. L. Veccia Vaglili, op.cit, V. I, P. 704.
۴۷. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۵۴.
۴۸. منقری، پیشین، ص ۷۲۰؛ یحیی الازدی، پیشین، *الجزء الاول*، ص ۲۰۸؛ نویری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۲.
۴۹. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۰۵۴؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۸۱.

۵۰. منقري، پيشين، ص ۲۱۲؛ ابن اعثم کوفي، پيشين، ص ۵۲۴؛ ابن ابي الحديده، پيشين، ج ۲، ص ۱۱۳.
۵۱. منقري، پيشين، ص ۳۴۳؛ نوري، پيشين، ج ۵، ص ۱۸۶.
۵۲. نهج البلاخه، خطبهها، نامهها و كلمات قصار على(ع)، ترجمه سيد جعفر شهيدی (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، ۱۳۷۲)، خطبه ۱۰۷، ص ۱۰۰؛ نصر بن مزاحم منقري، پيشين، ص ۳۴۹.
۵۳. همان، ص ۳۳۷.
۵۴. اين سرداران على عبارت بودند از: سعيد بن قيس، هاشم بن عقبه، قيس بن سعد، مالک اشتر و عدی بن حاتم.
۵۵. ابن اعثم کوفي، پيشين، ص ۳ - ۶۵۲.
۵۶. منقري، پيشين، ص ۶۵۸؛ ابوحنيفه دینوری، پيشين، ص ۱۷۷.
۵۷. همان، ص ۶۰۲؛ ابن قتبیه دینوری، پيشين، ص ۵۸۰.
۵۸. همان، ص ۵۹۹ - ۶۰۰؛ ابن اعثم کوفي، پيشين، ص ۵۸۰.
۵۹. همان، ص ۵۸۱ - ۶۰۳.
۶۰. همان، ص ۶۵۱، مقایسه شود با ابن ابي الحديده، پيشين، ج ۱، ص ۳۲۱.
۶۱. منقري، پيشين، ص ۵ - ۶۵۴، مقایسه شود با ابوحنيفه دینوری، پيشين، ص ۱۸۸.
۶۲. همان، ص ۶۶۱؛ ابوحنيفه دینوری، پيشين، ص ۱۸۸.
۶۳. همان، ص ۱۸۹.
۶۴. مثل مالک اشتر، عمر بن حمق، عدی بن حاتم که نظرشان نظر على(ع) بود. ر.ک: نصرین مزاحم، پيشين، ص ۳ - ۶۶۲.

۶۵. مثل اشعت بن قیس، شقيق بن ثور و خالد بن معمر.
۶۶. برای آگاهی از تفصیل خطبه علی (ع) در پیکار صفین، ر.ک: منقري، پیشین، ص ۴-۷۳.
۶۷. ابن اعثم کوفی، پیشین، ۶۷۶.
۶۸. منقري، پیشین، ص ۶۵۷؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۳.
۶۹. همان، ص ۶۷۷، مقایسه شود با ابن واضح یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۹۰.
۷۰. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۷۶.
۷۱. یحیی‌الازدی، پیشین، الجزء الاول، ص ۲۰۸؛ نویری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۲.
۷۲. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۵.
۷۳. ابواسحاق ثقفی کوفی، الغارات، به تصحیح سیدجلال الدین حسینی ارمومی (تهران سلسه انتشارات انجمن ملی، ۱۳۵۵) المجلد الاول، ص ۵ - ۲۶۴.
۷۴. همان، المجلد الثاني، ص ۴۸۱؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۲.
۷۵. ابن قتبیه دینوری، صیون الاخبار، (بیروت، دارالكتب العلمیه، بی‌تا)، المجلد الاول، ص ۲۸۳.
۷۶. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۳، ص ۵۹.
۷۷. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۲۱.
۷۸. ابواسحاق ثقفی کوفی، پیشین، المجلد الاول، ص ۲۶۳.
۷۹. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۲۲.
۸۰. ابواسحاق ثقفی کوفی، پیشین، المجلد الاول، ص ۲۶۳.
۸۱. احمد بن یحیی‌بلاذری، انساب الاشراف، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ ق)، الجزء الثاني، ص ۱۶۸.

- ٨٢ ابواسحاق ثقفى كوفى، پيشين، المجلد الاول، ص ٢٦٤؛ نويرى، پيشين، ج ٧، ص ٣٠.
- ٨٣ ابن ابى الحديدة، پيشين، ج ٣، ص ٢١٦.
- ٨٤ نهج البلاغه، پيشين، كلمات قصار، كلمه ٤٤٣، ص ٤٤٠.
- ٨٥ ابن ابى الحديدة، پيشين، ج ١، ص ٣٢٩.
- ٨٦ نويرى، پيشين، ج ٧، ص ٣٠.
- ٨٧ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، پيشين، المجلد الثالث، ص ٣٥٣.
- ٨٨ نهج البلاغه، پيشين، نامه ٣٨، ص ٣١٢.
- ٨٩ همان، نامه ٣٤، ص ٣٠٩ مقایسه شود با يحيى الازدي، پيشين، الجزء الاول، ص ٣١٥.

متابع

- ابن ابى الحديدة، ابوحامد عبدالحميد بن هبه الله، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، (تهران، نشرتى، چاپ اول، ١٣٦٧).
- ابن اثیر، عزالدين ابن الحسن، اسد الغابه فی معرفه الصحابة، تحقيق على محمد عوض، عادل احمد، (بيروت، دار الكتب العلمية، بي تا).
- ———، الكامل فی التاریخ، (بيروت، دار صادر، ١٩٦٥) المجلد الثالث.
- ابن اثیر، مجد الدين مبارك بن محمد، النهايه فی غريب الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد الزاوي، محمود محمد الطناхи، (بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر والتوزيع [بي تا]).
- ابن اعثم كوفي، ابومحمد احمد بن على بن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروي، مصحح غلامرضا طباطبائى مجد، چاپ سوم، (تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٨٠).
- ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين ابن الفضل احمد بن على، التهذيب التهذيب، الطبعه

- الاولى، ([بي جا]، دار احياء نشر التراث العربي، [بي تا]).
- _____، الاصابه فى تميز الصحابة، الطبعه الاولى، ([بي جا]، دار احياء التراث العربي، ۱۳۲۸هـ ق).
- الامين، سيد محسن، اعيان الشيعه (بيروت، دارالتعارف المطبوعات، ۱۹۸۳م / ۱۴۰۳ق).
- ابن شبه نميري، ابوزيد عمر، تاريخ مدينة المنوره، تحقيق محمد شلتوت، (قم، دارالفكر، ۱۴۱۰هـ ق).
- ابن عبدالبر، ابوعمر يوسف، الاستيعاب فى معرفة اصحاب، تحقيق و تعليق على محمد عوض، عادل احمد الموجود، الطبعه الاولى، (بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۱۵هـ ق).
- ابن عساكر دمشقى، ابوالقاسم على بن حسن، التاريخ الكبير معروف به تهذيب ابن عساكر، عبدالقادر افندى بدران، (روضه الشام، بي تا، ۱۳۲۹).
- _____، تاريخ مدينة الدمشق، تحقيق على شيرى، (بيروت، دارالكفر، بي تا).
- ابن قتيبة دينوري، ابومحمد عبدالله بن مسلم، امامت و سياسة، (تاريخ الخلفاء)، ترجمه سيدناصر طباطبائي، چاپ اول، (تهران، فقنوس، ۱۳۸۰).
- ابن كثير، ابوالفداء الحافظ بن كثير، البدایه و النهایه، تحقيق ابوملحم و على نجيب عطوى، (بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا).
- ابن سعد، محمد، كاتب واقدى، طبقات الکبرى، (بيروت، دارصادر، [بي تا]).
- الازدي، ابومخنف لوط بن يحيى، نصوص من تاريخ ابي مخنف، استخراج، تفسير و تحقيق كامل سليمان الجبورى، الطبعه الاولى (بيروت، دارالممحجه السيفاء، ۱۹۹۹م / ۱۴۱۹هـ ق).
- الازدي، محمد بن عبدالله، تاريخ فتوح الشام، تحقيق عبدالمنعم عامر، (بي جا، مؤسسه سجل العرب، ۱۹۷۰م).

- اسکافی، ابو جعفر، **المعیار و الموازن فسی فضایل امیر المؤمنین علی (ع)**، تحقیق محمد بن عبدالله المعزّلی، محمد باقر محمودی، الطبعه الاولی، (بی جا، بی نا، ۱۹۹۸ م).
- اصفهانی، ابو الفرج، **الاغانی**، تحقیق الاستاد عبدالله علی مهنا (بی جا، دارالفکر، ۱۹۹۵ م).
- ثقیفی کوفی، ابو سحاق ابراهیم بن محمد، **الغارات**، مقدمه، حواشی و تعلیقات سید جلال الدین حسینی ارمی، (تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵).
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، **اخبار الطوال**، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین الشیال، الطبعه الاولی، (مصر، داراحیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰ م).
- دینوری، ان قتبیه، **صیون الاخبار**، (بیروت، دارالکتب العلمی، بی تا).
- الذہبی، شمس الدین محمد، عثمان، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق ابراهیم الابیاری، طه حسین (مصر، دارالمعارف، بی تا).
- شوشتی، نورالله، **مجالس المؤمنین**، (تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۵ هـ ق).
- شیخ مقید، ابی عبدالله محمد العکبری، **الجمل او النصر فی حرب البصرة**، (قم، منشورات مکتبه الداوری، بی تا).
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، **تاریخ الرسل و الملوك** (تاریخ طبری)، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵).
- مسعودی، ابوالحسن، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ترجمه ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴).
- مسکویه الرازی، ابو علی، **تجارب الامم**، حققه و قدم له ابو القاسم امامی، الطبعه الاولی، (طهران، دارسروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶).
- منقّری، نصرین مزاحم، پیکار صفتین، تصحیح عبد السلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی چاپ دوم، (تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰).

- میدانی، ابی الفضل احمد بن محمد، مجمع الامثال، قدم له و علق عليه نعیم حسین زرزور، الطبعه الاولی، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه.ق).
- نهج البلاغه (خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار علی‌علیه السلام)، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲).
- نویری، شهاب الدین احمد، نهایه الارب فی فنون ادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).
- واقدی: محمدبن عمر، تجویح الشام، تصحیح عبداللطیف عبدالرحمن، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ه.ق).
- —————، الرده، تحقیق یحیی الجبوری، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا).
- یاقوت المحمودی، شهاب الدین ابی عبدالله، معجم البلدان، (بیروت، داراحیاء التراث العربي، ۱۳۹۹ ه.ق).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ دوم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸).
- VECCIA VAGLIERI, L, "AL-ASHTAR, ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM, LEIDEN, E.J.BRILL, 1986(PHOTOMECHANICAL REPRINT), V.1

